

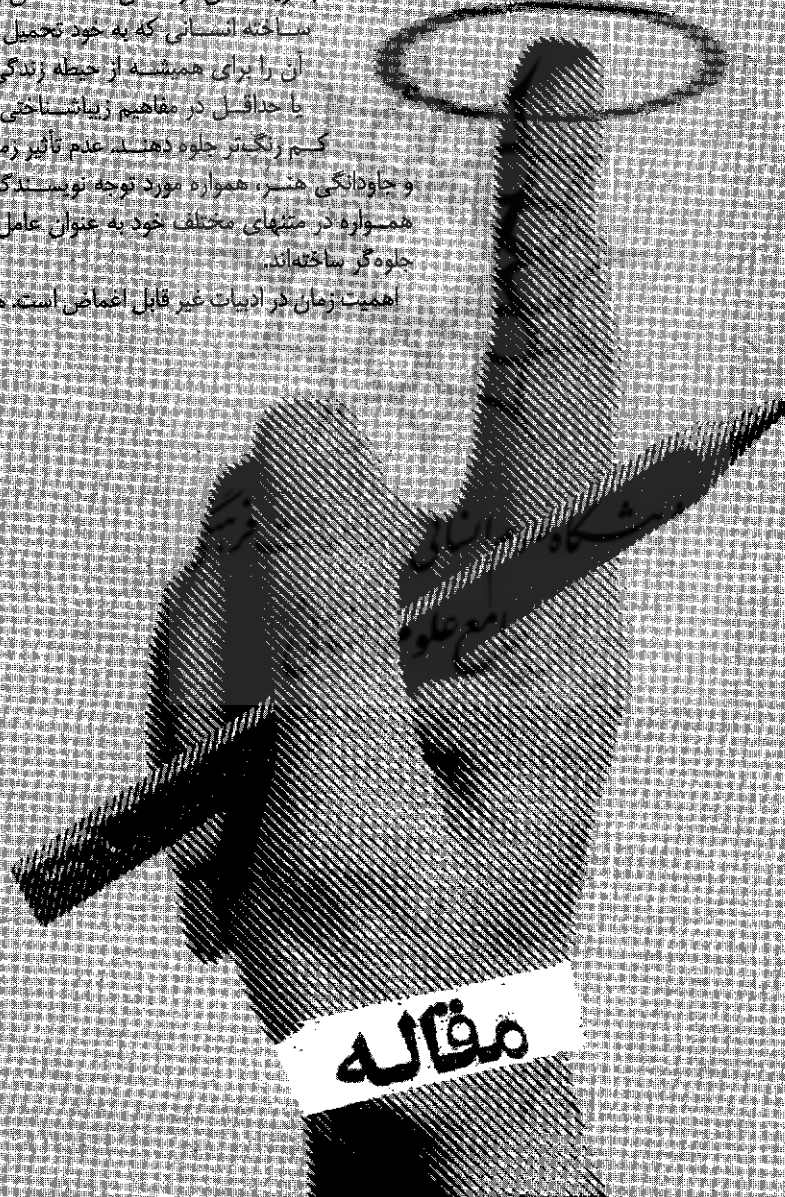
عنصر زمان در ادبیات غرب

کیان پیشگام

مفهوم زمان، بدون در نظر گرفتن معنای فلسفی آن به شکلی که هایدگر، سارتر، شوبنهاور و ویتگنشتاین و عده‌ای دیگر به آن بکر بسته‌اند، شاید زیاد بر پایه و معنی دار نباشد اما معنای زمان بدون فرار دادن در چارچوب فلسفی، می‌تواند به تنهایی نیز معنای عمیقی و دل‌انگیزی داشته باشد. اما امکان وجود زندگی بدون آنچه که ما را محدوده زمانی می‌نامیم وجود دارد؟ آیا اگر چارچوب‌های زمانی حال آینده و گذشته را کنار بگذاریم و یا اگر اینها را در ادبیات به هم بیامیزیم، به مرزها و مفاهیم جدیدی در نقد ادبیات و بی‌بردن به مشکل انسانی در تلاش برای فرار از مفهوم زمان خواهیم رسید؟ این مقاله در تلاش است که نظرات چند تن از نمایندگان نویسندگان و شاعران و رمان‌نویسان مختلف غرب را در مورد اهمیت زمان بدون در نظر گرفتن مفهوم فلسفی (تسلسل در بحث) بررسی کند.

اغلب نویسندگان در تلاش‌اند که انسان را از چارچوب خود ساخته انسانی که به خود تحمیل کرده، رها ساخته‌اند آن را برای همیشه از حیطه زندگی کنار گذاشته و با حداقل در مفاهیم زیباشناختی آن را کم‌ارزش و کم‌رنگتر جلوه دهند. عدم تأثیر زمان بر آثار هنری و جاودانگی هنر، همواره مورد توجه نویسندگان بوده و زمان را همواره در مثنی‌های مختلف خود به عنوان عامل بسیار بی‌ارزش جلوه‌گر ساخته‌اند.

اهمیت زمان در ادبیات غیر قابل انحصار است. همواره نویسندگان



مقاله

و منتقدین بزرگ از زمان به عنوان یکی از تمهای اصلی در متنها و شاهکارهای خود استفاده کرده‌اند. گذشت زمان تغییر و تخریب یا تکامل ناشی از آن دستمایه بسیاری از آثار بوده است. تداخل زمانی، گذشته در آینده، آینده در حال و حال در گذشته، گذشته در حال و غیره همواره از سبکها و شیوه‌هایی بوده که نشانگر حالت‌های انسانی و حالت‌های موجود شخصیت‌های اصلی داستان بوده است. تم زمان چگونگی استفاده از آن و تلاش برای استفاده بیشتر از آن مبارزه با گذشت زمان، پشیمانی از عدم استفاده صحیح، همواره

بکت در نمایشنامه در انتظار گودو همواره از زمان به عنوان عنصر اصلی در زندگی انسانی و معنی بخشیدن به آن استفاده می‌کند و در بخشی از نمایشنامه (هر پرده دوم) به سرعت پرواز زمان - که منظور گذشت و سپری شدن سریع آن است - اشاره می‌کند.

این رابطه را می‌توان مشاهده کرد. اودر شعری که به خاطر هجو رامسس دوم - فرعون مصر - سر داده، در حالی که پادشاه مصر از قدرت و عظمت بی‌پایان خود صحبت می‌کند، از گذشت و قدرت زمان که نشانگری نمادین است که حتی عظمت رامسس دوم نیز نتوانسته و نخواهد توانست در مقابل گذشت زمان تأثیر عظیم آن مقاومت کند، سخن می‌گوید. او این قدرت را تنها در حیطه هنرمندان می‌داند که می‌توانند در مقابل این نیروی مهلک ساخت دست بشر، مقاومت کنند و پیام‌رسان محتوای واقعی و حقیقت و واقعیت زندگی باشند. چرا که در مقابل گذشت زمان، این فقط هنر مجسمه‌ساز مصری می‌باشد که مقاومت کرده و خود را حفظ نموده است و نه عظمت رامسس دوم!

هاسمن در چندین شعر خود، از گذشت و سپری شدن زمان به عنوان عامل اصلی بلوغ فکری انسان یاد می‌کند و می‌گوید: اگرچه انسان با گذشت زمان به مرحله شدن (Becoring) وارد می‌شود اما این پله‌ای بالاتر بودن (Being) می‌باشد. به شکلی که کسب تجربه و مهارت فقط با دادن امتیاز عمر و از بین رفتن جوانی به دست می‌آید. او در شعری به نام «وقتی که بیست و یکساله بودم»، اینگونه بیان می‌کند: این تأثیر و واقعیت زمان است که باعث شکوفایی مغز، فکر، روح و روان می‌گردد، که اگر درست استفاده شود، می‌تواند نشانگر محدودیت فلسفی، فیزیکی انسان باشد.

زمان دارای ارزش بالایی در ادبیات است. درونمایه زمان، چگونگی استفاده از آن چه در ادبیات و چه در فلسفه چه در شرق و غرب همواره از اهمیت خاصی برخوردار بوده است. چرا که انسان همواره در تلاش برای جاودانگی بوده، و در صورت عدم استفاده صحیح از زمان، همواره دچار پشیمانی فلسفی و روحی می‌گردید. نویسندگان اغلب از قدرت زمان در نشان دادن و رو کردن حقیقت و واقعیت استفاده کرده‌اند: درونمایه‌های مختلفی از جمله وقت طلاست و دم غنیمت شمردن.

زمان نشانگر شخصیت و واقعیت زندگی است. جاودانگی و غیر محدود بودن آثار هنری در زمان، محدودیت زندگی انسانی در محدودیت‌های (کیتس) چگونگی سپری شدن زندگی انسانی، بومی و معنادار بودن زندگی با توجه به اعمال انسان در رابطه با زمان و چگونگی استفاده از آن در آثار بکت، نوستالژ و برگشتن، عطش برگشتن به دوره جوانی و سپری کردن بهتر زندگی در میان جوانان در آثار کیتس، چگونگی تداخل زمان گذشته، حال، آینده در آثار فکتر، جویس و ویرجینیا وولف، پشیمانی نسبت به رابطه‌ها و آرزوی برگشت زمان در شعرهای هاردی، و مثالهای دیگر که نشانگر اهمیت زمان در ادبیات می‌باشند؛ همگی بیانگر توجه عمیق نویسندگان به این درونمایه قوی و مهم دارد.

بکت در نمایشنامه **در انتظار گودو** همواره از زمان به عنوان عنصر اصلی در زندگی انسانی و معنی بخشیدن به آن استفاده می‌کند و در بخشی از نمایشنامه (در پرده دوم) به سرعت پرواز زمان - که منظور گذشت و سپری شدن سریع آن است - اشاره می‌کند. «ولادیمیر: زمان چقدر سریع می‌گذرد وقتی که خوش

یکی از درونمایه‌های اصلی ادبیات فلسفه و هنر بوده است. بیشتر نویسندگان، شعرا و فلاسفه بزرگ غرب و شرق در مقابل زمان سر تعظیم فرود آورده و در مقابل قدرت آن نیز ضعف خود را نشان داده‌اند. بکت و کیتس، یتس، جویس، شلی، فالکنر همواره از زمان صحبت کرده‌اند و عطش خود را برای جاودانگی و خروج از محدوده زمانی بیان کرده‌اند.

هیچ‌کدام از نویسندگان و فلاسفه، قدرت زمان را انکار نکرده‌اند و همواره تلاش کرده‌اند که با حداکثر توان از آن استفاده کرده و به هر نحوه ممکن چه به صورت سمبلیک، چه به صورت اسطوره‌ای آن را بیان کنند. درونمایه زمان، دم غنیمت شمردن و استفاده بهینه از زمان در ادبیات فارسی نیز همواره از جمله مهم‌ترین درونمایه‌ها بوده است، که آثار برجسته عمر خیام در بالاترین شکل درونمایه، دم غنیمت شمردن را به نویسندگان شرق و غرب معرفی کرده است.

شاعر انگلیسی کیتس، در چندین شعر به جاودانگی هنر و مقاومت آن در مقابل تأثیر و گذشت زمان تأکید می‌کند. در شعر **جام یونانی** او با این نظریه که زمان نمی‌تواند تأثیر چندانی روی هنر داشته باشد. هنر همواره جاودانه خواهد بود. و به رغم اینکه گذشت زمان همه چیز را در خود هضم کرده و از بین می‌برد و هیچ چیز نمی‌تواند در مقابل آن مقاومت کند، به جز کارهای هنری؛ همانطوری که عروس زیبا، جوان و شاد به تصویر کشیده در روی جام یونانی، بعد از گذشت سالها، همچنان زیبا، جوان و شاداب باقی می‌ماند اما نقاش و سفالگر آن در اثر گذشت زمان از بین رفته‌اند. در شعر دیگری از شلی شاعر نامدار انگلیسی نیز مفهومی کلی در

می گذرد.»

یا در بخش دیگر ولادیمیر دوباره بیان می کند: «ما دیگر تنها نیستیم، ما منتظر شب هستیم. منتظر گودو هستیم. منتظر منتظر هستیم. حال آن تمام شده، آن قبلاً فردا است.

پازو: کمک.

ولادیمیر: زمان دوباره از قبل جریان دارد. خورشید غروب و ماه طلوع کرد.»

یا در بخش دیگری، به علت عدم توانایی در استفاده از زمان، ولادیمیر اشاره به قدرت زمان می کند:

«ولادیمیر: تنها چیزی که می دانم این است که ساعتها در چنین شرایطی (بیکاری و انتظار و امید) بسیار طولانی می باشند.»

یا در قسمت دیگر پازو درباره معنی زمان می گوید:

«پازو: از من نپرس. برای شخص کوری مثل من زمان و گذشت آن معنی ندارد.»

بکت، عدم توانایی در درک گذشت زمان و قدرت و برای تمایز آن در بخش دیگری بیان می کند، که نشانگر پوچی و عدم معنای زندگی در موقعی است که درک صحیحی از گذشت و نحوه استفاده از زمان وجود نداشته باشد.

«پازو: به یاد ندارم که کسی را دیروز ملاقات کرده باشم. اما فردا به یاد نخواهم داشت که امروز کسی را ملاقات کرده باشم. پس

روی من برای دادن اطلاعات و روشن کردن شما اصلاً حساب نکنید.»

بکت به صورت نمادین از شنهای موجود در کیف لاکمی به عنوان لحظه ها و اجزای زمان استفاده می کند. برای انسانی که توانایی

درک آن را ندارد، درک شنها بی مقدار و بی ارزش می باشد.

«ولادیمیر: در داخل کیف چی هست؟»

پازو: شن شن.»

در انتظار گودو همواره بر اساس درونمایه زمانی بررسی می شود. انتظار به معنی گذراندن، سپری کردن زمان بر اساس امیدواری

است که به هر نحو ممکن می تواند بر زندگی تأثیر داشته باشد. نگرانی ناشی از گذشت زمان و چگونگی سپری کردن آن اساس

و پایه شاهکار باشد یا یکی از شخصیت های نمایش فقط در مورد زمان نگران و ناراحت می باشد؛ او همچنان در مبارزه با عنصر زمان

می باشد و در چگونگی بهره برداری از آن باز می ماند. دو شخصیت اصلی نمایش به مکان اصلی نمایش بسته اند و چون نمی توانند

هیچ حرکتی و عملی داشته باشند، فقط در انتظار گذشت زمان و به وجود آمدن شرایط رسیدن به رستگاری می باشند. شخصیت های

اصلی داستان قرار ملاقاتی در مکان خاصی دارند. این وعده در محدوده زمانی خاص می باشد. چرا که پیام رسان هر بار آن را تغییر

می دهد. بنابراین عنصر زمان برای آنان دارای اهمیت می باشد اما پازو و لاکمی گرچه دارای ساعت هستند و ساعت پازو برای

او اهمیت زیادی دارد ولی چون زمان و نحوه سپری شدن آن و اهداف موجود در آن اهمیت چندانی ندارند، ساعت تبدیل به شیئی

بی ارزش می شود. شخصیت های اصلی جایی برای رفتن ندارند و

تنها رابطه منطقی آنان با دنیا در رابطه با دانستن زمان می باشد.

نمایش همواره بیانگر بر خورده های زمان و مکان به عنوان عناصر اصلی داستان می باشد که در آنها هر دو عنصر به تهی بودن در

عملکرد می رسند. عنصر زمان و مکان دقیقاً نشانگر ناهماهنگی شخصیت های داستان است که نویسنده تلاش کرده آنان را به

شکلی به یکدیگر پیوند زند. وقتی آنان در مورد اینکه چرا در این فضا (مکان و زمان) هستند با هم گفتگو می کنند، درمی یابند که

آنان منتظر هستند. تحمل این انتظار مستلزم انجام کاری برای گذشت زمان است و چون عملی وجود ندارد، بنابراین زمان تبدیل

به بزرگترین عذاب و رنج انسان می گردد و تفکر تلف کردن و کشف زمان تبدیل به کشتن انسان توسط زمان می گردد.

در نمایشنامه «مرگ بیلهور» نوشته آر تورو
میلر، یکی از عوامل اصلی که نویسنده
دستاویز نوشته های خود می کند، عامل
زمان در تفکرات ویلی است. شخصیت
اصلی است، که داستان با آن جلوه
خاصی پیدا می کند.

در اولین پرده، پازو غروب خورشید را چندین بار با ساعت

خود بررسی و کنترل می کند که مطمئن شود وقت سپری شده

و خورشید سر خود غروب نمی کند چون می داند که آمدن شب

تأییدی مجدد بر گذشت زمان و انجام شدن کاری می باشد. چون

در شب از نظر او زمان سپری نمی شود. زیرا شاخص اندازه گیری

زمان فقط خورشید است و این سپری شدن زمان دقیقاً همان کلیه

شخصیت های سنتی هستند که ما در نمایشنامه های مختلف داریم،

و سرنوشت آنان را از بد به بهترین تبدیل می کنند. بنابراین اگر

انتظار عملکرد و کار اصلی نمایش است، زمان موضوع آن می باشد.

البته زمان نیست اما گودو چون قرار گذاشته و قول داده و کسانی

در انتظار او می باشند، بنابراین مرتبط با زمان می باشد.

ناماهنگی یکی دیگر از مشخصه های عدم وجود زمان و عدم

به کارگیری زمان توسط بکت بواسطه نبود عنصر به خاطر آوردن و

حافظه است. کارها یکی پس از دیگری یکدیگر را تکرار می کنند

و شخصیت های انجام دهنده عمل، خود به علت نبود عنصر زمان به

یاد نمی آورند که این اعمال تکرار اعمال گذشته اند.

عامل زمان یکی از مهم ترین روشهایی است که میلر برای نشان

دادن اینکه ویلی در اینکه دوست داشته شود شکست خورده،

می توانسته به کار برود. به همین علت است که تکنیک تداخل زمانی

گذشته، حال و آینده، نشانگر این شکست است. چرا که ویلی در

گذشته برای حال که آینده آن به شمار می رود، رؤیاهای بسیاری

را در مغز خود برای موفقیت در کلیه مراحل زندگی پرورانده

بوده، ولی حال که آینده، آن زمان گذشته است، به صورت کامل

می‌تواند شکست رؤیاهای خود را ببیند. به همین علت است که کلیه منتقدین وجود جریان سیال ذهن در این نمایشنامه برای نشان دادن تأثیر زمان را از عوامل اصلی موفقیت میلر برشمرده‌اند و میلر خود درباره اهمیت زمان و استفاده از آن در نمایشنامه چنین بیان می‌کند: این زمان گذشته است که همواره و همیشه در زمان حال جریان داشته و همواره با خود شخصیتها، صحنه‌ها و حوادث مختلف را به طور همزمان در گذشته و حال با هم ترکیب می‌کند.

در نمایشنامه **مرگ پپلهور** نوشته آرتور میلر، یکی از عوامل اصلی که نویسنده دستاویز نوشته‌های خود می‌کند، عامل زمان در تفکرات ویلی _ شخصیت اصلی _ است، که داستان با آن جلوه خاصی پیدا می‌کند. در پرده اول نمایش عدم توانایی ویلی در تطبیق خود با واقعیت زمانی و تفکر او درباره روزهای خوشی که داشته‌اند، وضعیت کنونی آنان و پریشانی خاطر ویلی، جایی که گذشته و توهمات و آرزوهای او هم‌اکنون در زمان حال به واقعیت

نمایشنامه‌نویس آمریکایی، یوجین اونیل، نیز از زمان برای بیان نمادین مطالب خود استفاده کرده، او نیز با استفاده از نمادهای مختلف همواره تداخل زمانی را به عنوان یکی از تمهای اصلی نمایشنامه‌های خود به کار برده است.

تبدیل شده‌اند، همگی بیانگر وجود و حاکمیت زمان گذشته و حال در نمایشنامه میلر است؛ که بدون در نظر گرفتن این عامل، نمایش هرگز معنی پیدا نخواهد کرد. میلر در تلاش است تا جهش زمانی و گسیختگی زمان را به صورت منطقی و قابل پذیرش نشان دهد. چرا که بدون در نظر گرفتن ترتیب واقعی زمان، زمان همواره در روح و روان انسان در حال جهش و تغییر از حال به گذشته و از گذشته به آینده می‌باشد؛ که توسط میلر به بهترین وجه برای نشان دادن وضعیت بی‌ثبات ویلی به کار گرفته شده است. ویلی همواره از گذشته به آینده _ که هم‌اکنون زمان حال می‌باشد _ می‌نگرد. در گذشته همواره امید به آینده‌ای درخشان داشته که هم‌اکنون در زمان حال به خاطر آینده‌ای که در گذشته داشته، شدیداً ناامید و مأیوس می‌باشد که نشانگر تأثیر شدید زمان می‌باشد که نمی‌توان به هیچ عنوان با آن به مبارزه برخاست.

یکی دیگر از عواملی که به وسیله آن، میلر بر تداخل زمانی تأکید بسیار دارد، استفاده از عواملی همانند نوار و موسیقی است که به وسیله آنها تداخل زمانی را میلر به خوبی آشکار می‌سازد. میلر اشاره می‌کند که هر زمان که ویلی دچار ناامیدی در زمان حال درباره آینده خود می‌شود، به زمان ۱۹۲۸ (آخرین باری که روزهای خوشی داشته) برمی‌گردد. بنابراین، گذشته تبدیل به مرهمی برای مشکلات حال و آینده می‌گردد.

زمان از جمله عواملی است که همواره به صورتهای گوناگون در

دوره‌های مختلف در ادبیات و خصوصاً از نظر فلسفی به کار برده شده. به هم ریختگی زمان، بیانگر آشفتگی روحی و روانی انسان در دوره‌های مختلف بوده گرچه ضعف انسانی در استفاده از زمان، در بیشتر موارد همواره باعث نگرانی، و نمایانگر شخصیت ضعیف انسانی در مقابل زمان می‌باشد ولی تلاش برای استفاده از آن در بهترین شرایط ممکن مورد توجه نویسندگان در عرصه‌های مختلف زمانی بوده است.

نمایشنامه‌نویس آمریکایی **یوجین اونیل** نیز از زمان برای بیان نمادین مطالب خود استفاده کرده. او نیز با استفاده از نمادهای مختلف همواره تداخل زمانی را به عنوان یکی از تمهای اصلی نمایشنامه‌های خود به کار برده است. تداخل گذشته، آینده و حال از جمله عواملی است که وسیله نشان دادن ضعیف، ناراحتی و افسردگی و تنهایی انسان مدرن می‌گردد. در نمایش **آنا کریستی** دریا حالت نمادین تداخل گذشته و آینده و سرنوشت شخصیت اصلی داستان است. در بیشتر مواقع اونیل از زمان در آثار خود به عنوان عامل روشن‌کننده واقعیت و کنار زننده پرده ابهام استفاده کرده؛ گرچه گذشته در بیشتر مواقع نشانه تلخکامی، شکست، افسردگی و ناراحتی است اما زمان حال که با آن در ارتباط می‌باشد نیز لذت و شادی چندانی ندارد ولی این عامل زمان است که به وسیله **مرگ تلخی** و شیرینی را در خود حل می‌کند. در **نمایشنامه سفر طولانی** به شب همه شخصیتها در جستجوی عاملی برای تسکین گذشته و فراموشی آنچه در زمان حال وجود داشته و در آینده به وجود خواهد آمد می‌باشند که نشانگر شکست انسان و عظمت قدرت زمان می‌باشد.

در این نمایش، نویسنده از شیپور مخصوص کشتی که در زمان مه غلیظ نواخته می‌شود، برای یادآوری واقعیت‌های زمان حال استفاده می‌کند که دارای صدایی بسیار ناخوشایند و ترسناک است. برخی از منتقدین نیز از آن به عنوان شیپور میکائیل در زمان رستاخیز برای درک واقعیت گذشت زمان و حاکمیت مطلق این عامل بر روی زندگی انسان یاد می‌کنند. در **درام لمس شاعر**، اونیل با استفاده از عامل زمان گذشته، انسان مدرن را به دام انداخته و نشان می‌دهد که چگونه شخصیت‌های داستان در چنگال گذشته خود اسیر می‌باشند.

شخصیت اصلی داستان، به رغم اینکه همواره در تلاش برای فرار از گذشته خود و پدرش می‌باشد، هرگز در نمی‌یابد که از گذشته جدا نبوده و همواره اسیر گذشته اجدادی خود می‌باشد. عامل زمانی در این درام نیز به صورت نمادین توسط نویسنده مانند سایه شومی بر زندگی حال و آینده شخصیت تأثیر می‌گذارد. آینده و حال، آنان را از گذشته جدایی‌ناپذیر می‌کند. اونیل در تلاش است که بیانگر تلاش همه جانبه انسان برای مبارزه با زمان و فرار از گذشته و تکبر خود باشد و چون انسان در تلاش برای به دست آوردن حاکمیت بر زمان همواره شکست خورده، این بار نیز با تحمل سایه گذشته بر روی زندگی خود، به زندگی فانی خود راضی می‌شود.